

قربان دُردی مسیحی ترکمن

قربان دُردی تورانی در سال ۱۹۵۲ در خانواده ای ترکمن و در شهر گنبد کاووس در کشور ایران متولد شد. او یکی از ۸ فرزند خانواده بود. شش برادر و یک خواهر داشت، پدر او یک مسلمان سنی بسیار متعصب و از شاخه حنفیه بود. او تمام تلاش خود را بر این گذاشت تا فرزندانش بر طبق اصول شریعت اسلام رشد کنند، قربان بسیار مشتاق بود که بعد از اتمام تحصیلاتش در دوران دبیرستان، به کشور مصر سفر کرده و در آنجا فقه اسلامی بخواند. هدف او این بود که در انتها تبدیل به یک فقیه اسلامی (مفتی) در مذهب حنفی گردد اما پدر او قادر نبود از لحاظ مالی بودجه این سفر را پردازد، علی رغم چنین شکستی، او همواره کتب اسلامی را مطالعه می نمود و در آن کتب خدا را جستجوی می کرد ولی هرگز نتوانست از طریق آن مطالعات به شناخت خدا نائل شود. در نتیجه این ناکامی و استیصال و خشمی که در او به وجود آمده بود، به اعمال جنایتکارانه و مشاجره زد و خورد با دیگران روی آورد. از آنجا که در یافتن خدا به شکست رسیده بود، تقریباً متقاعد شده بود که هیچ خدایی وجود ندارد و به دنبال این طرز فکر به کمونیسم (فلسفه بی خدایی) روی آورد، سرانجام ازدواج کرد. در سال ۱۹۸۳ زمانی که همسرش فرزند سومشان را باردار بود، تصمیم گرفت به ترکمنستان برود تا شغلی بهتر بیابد. در آن زمان ترکمنستان تحت تسلط کمونیستها بود، مدتی پس از اینکه به ترکمنستان رسید به علت شخصیت تهاجمی که در او شکل گرفته بود، با شخصی دچار مشاجره شد و در حالی که سعی می کرد از خودش دفاع کند او را با چاقو به قتل رساند. در نتیجه قتل که مرتکب شده بود، دستگیر شده به ۱۵ سال حبس محکوم گردید، در زندان دوران بسیار سختی را پشت سر گذاشت. او را به عنوان شریرترین زندانی آن زندان می شناختند. حتی زمانی که در زندان بود، چندین بار به خاطر حمله به دیگر زندانیان، تنبیه شد اما هیچ چیزی شخصیت او را عوض نمی کرد، در سال ۱۹۸۸ قربان در زندان دست به خودکشی زد. او را مستقیماً به بیمارستان بردند. پزشکان معالج او هیچ امیدی به زنده ماندن او نداشتند، اما او به طرز معجزه آسایی شفا یافت؛ مطمئناً خداوند برای زندگی او نقشه دیگری داشت، زمانی که او هنوز در زندان بود، گروهی از مبشرین مسیحی به زندان محل نگهداری او رفتند و پیغام انجیل را با زندانی ها در میان گذاشتند. ولی قربان به شدت با پیغام آنان مخالفت ورزید، مدتی پس از آن زندانی جدیدی را به سلول او منتقل کردند. اتفاقاً این شخص یک ایماندار روس بود که به خاطر ایمان مسیحی اش در زندان به سر می برد. نام او کنستانتین بود. او با قربان رابطه دوستی برقرار کرد و با محبتی مسیحی پیغام انجیل را با قربان در میان گذاشت. او از قربان پرسید: آیا می دانی که عیسی، پسر خدا و نجات دهنده این جهان است؟ قربان در جواب او گفت: اصلاً خدایی وجود ندارد، حالا تو می گویی که عیسی پسر خداست؟ برای مدتی طولانی قربان با پیغام او مخالفت می کرد، ولی هر چقدر بیشتر کنستانتین را می شناخت، بیشتر تحت تاثیر آرامش و محبتی که او داشت، قرار می گرفت، کنستانتین از مبشرینی که گاهی اوقات به زندان می آمدند درخواست کرد تا انجیلی برای او بیاورند تا آن را به قربان بدهد. وقتی که عهد جدید به دستش رسید آن را به قربان داد و به او گفت: "این کتاب را بخوان، تا عیسی را که من در موردش با تو صحبت کرده ام، بشناسی. بعد متوجه خواهی شد که آیا ارزشش را دارد که این همه با او بجنگی؟" قربان قبول کرد که آن کتاب را بخواند. وقتی داستان زندگی عیسی را می خواند، از زندگی او بسیار تحت تاثیر قرار گرفت. تشنگی و محبت عظیمی در قلب او بوجود آمد، تا حدی که او مطالعه تمام عهد جدید را در ۲ هفته به اتمام رساند. این کتاب قلب او را به شدت لمس کرده بود. سپس نزد کنستانتین رفت و در مورد محبتی که در قلبش نسبت به عیسی مسیح حس می کرد با او صحبت کرد و به او گفت که می خواهد مسیحی شود. کنستانتین با قربان دعا کرد و او نیز قلب و زندگی اش را به عیسی

مسیح سپرد و او را به عنوان نجات دهنده شخصی و خداوند خود پذیرفت، بعد از اینکه او قلب خود را به مسیح سپرد و مسیحی شد، نزد رئیس زندان رفت و از او اجازه گرفت که در یکی از سلولهای زندان جلسات بشارتی برگزار کند. رئیس زندان که از این همه تغییری که در او می‌دید، شگفت‌زده شده بود، به او گفت: "چون خدایی که تو می‌پرستی، اینگونه تو را تغییر داده، من هم به تو اجازه می‌دهم که در زندان جلساتی را برگزار کنی." کنستانتین از چنین اجازه‌ای که رئیس زندان به قربان داده بود بسیار متعجب شده بود و به او گفت: "در تمام این سالها که در زندان بوده‌ام، من و دیگر مسیحیان هرگز اجازه نداشتیم که جلسات مسیحی در زندان برگزار کنیم و هیچوقت اجازه‌ای که به تو داده شد، به ما داده نشده بود. تو یک نو ایمان هستی ولی خدا تو را به صورت پر جلال و پر قدرت به کار می‌برد و سپس برای قربان نبوت کرد: "پس از اینکه از زندان مرخص شدی به ایران نزد ملت خودت، ترکمنها برگرد، و خدا از تو در میان ترکمنها و در جلسات کلیسای خانگی استفاده خواهد کرد." در ۱۹۹۸ وقتی قربان از زندان مرخص شد، پس از ۱۵ سال به شهر گنبد کاووس در ایران بازگشت. قربان پیغام نجات را با خانواده، دوستان و بستگانش در میان گذاشت. او همچنین تمام حقایق مسیحی را که از کنستانتین آموخته بود به آنان منتقل کرد و در مورد مکاشفاتی که روح خدا پس از مطالعه کلام به او بخشیده بود با آنان صحبت کرد. در اثر بشارت او در چند سال اول ۱۲ ترکمن دیگر زندگی خود را به عیسی مسیح سپردند. او سپس به تهران رفت تا کلیسایی را بیابد تا از آنان برای تعلیم و شاگرد سازی نوایمانان کمک گیرد. بالاخره شبانی کلیدی را در یکی از کلیساهای تهران ملاقات کرد که مایل بود به قربان در خدمتی که در میان قوم خود دارد، کمک کند، این شبان چندین بار قربان و کلیسای خانگی که در شهر گنبد کاووس تشکیل می‌شد را ملاقات کرد و باعث کمک و تشویق بسیاری برای قربان و تمام ایمانداران بود. این شبان از کاری که خدا در بین قوم ترکمن شروع کرده بود، بسیار شگفت‌زده شده بود. سپس از قربان خواسته شد که در کلاسهای کتابمقدس که به منظور تجهیز شبانان و معلمین برگزار شده بود، شرکت کند. در طول ۷ سال گذشته، کار خدا در میان ترکمنها رشد کرده بود و بسیاری از این قوم به علت خدمت قربان در آن شهر به عیسی مسیح گرویده بودند. قربان مسیحی شجاع و بی‌باکی بود. او با شجاعت تمام در مکانهای مختلف در مورد ایمانش با مردم صحبت می‌کرد. در خیابان، فروشگاهها، بازار شهر و بسیاری مکانهای دیگر. او باور داشت که نباید ایمان مسیحی‌اش را برای خود نگاه دارد بلکه باید آن را با دیگران در میان بگذارد. چندین بار توسط اشخاص مذهبی که اطراف او بودند تهدید شد، حتی یک بار برادرش به علت ایمان او با چاقو به او حمله کرد و زخم عمیقی را بر روی صورت او به جا گذاشت. اما با وجود تمام این مخالفتها، همیشه می‌خواست تا در مورد عیسی با دیگران صحبت کند. برایش مهم نبود که چه بهایی را باید بپردازد. او در قلب خود بار عظیمی احساس می‌کرد که باید پیغام انجیل را به تمام قوم ترکمن برساند. این برادر عزیز و گرانبها بهایی را در ۲۲ نوامبر ۲۰۰۵ (۲ آذر ۱۳۸۴) پرداخت کرد. او توسط گروهی ناشناس دستگیر شد. آنها او را کتک زدند و با چاقو آنقدر مورد آزار و شکنجه قرار دادند تا جان سپرد. آنها این کار را انجام دادند زیرا مخالف ایمان او به مسیح بودند. سپس جسد خون آلود او را در حالی که هنوز از آن خون می‌رفت جلوی در منزلش رها کردند. پیغام بسیار واضح، بلند و شفاف است. پس از اینکه قربان به قتل رسید، پلیس مخفی به خانه او آمد و تمام خانه را زیر و رو و تفحص کردند، آنها تمام کتب و مقالات مسیحی که در منزل قربان یافت می‌شد را مصادره کرده و با خود بردند. ما بر این باوریم که قربان اولین شهید مسیحی در میان قوم ترکمن در ایران است.